

دکتر فریح آتد صفا

# آین سخن

مختصری در معانی و بیان فارسی

حق طبع محفوظ و مخصوص نویسنده است

چاپ سوم تهران مهر ماه ۱۳۳۷

---

چاپخانه دانشگاه

## مقدمه

مراد ما از نگارش این سطور شرح مختصری است از بعض قواعد معانی و بیان باز کردن نمونه هایی از سخنان فارسی چنانکه قابل استفاده مبتدیان در تحصیل علوم ادبی باشد و درك مقدماتی را از این علم برای آنان میسر سازد پس خواننده گرامی نباید منتظر بحث های دقیق این علم در این مختصر باشد و یا بخواهد همه اصولی را که مورد تحقیق و بحث علمای این علم قرار گرفته است در این و جیزه بیابد و نیز از آنجا که مراد ما در این مختصر تطبیق اصول و قواعد معانی و بیان بر گفتار شاعران و نویسندگان فارسی است ما را از ذکر شواهد و امثال عربی که یافتن آنها در کتب عربی معانی و بیان آسانست، معذور خواهد داشت و عنداللزوم بدانها مراجعه خواهد کرد.

تحقیق در قواعد فصاحت و بلاغت زبان عرب

**تاریخ علم معانی و بیان** از موضوعاتی است که از نخستین روزگاران تمدن اسلامی آغاز شد. چنانکه میدانیم منشاء علوم ادبی عرب علم روایة است که باز کردن امثال و انساب و روایات و اشعار و لغات عرب همراه بود و با گنجینه هایی که بهمت روات فراهم آمد تحقیق در ادب عربی از همه حیث میسر گشت و حتی باید گفت غالب علوم ادبی از این فن نشأت کرد

از طرفی دیگر تحقیق در دلایل اعجاز قرآن کریم و وجوه امتیازات ادبی آن نیز در آغاز دوره بنی عباس مورد توجه مسلمین بود و برای آنکه محققان فن در این امر از عهده مطالعه بر آیند دقت در موارد قوت و ضعف سخنوران عرب نیز آغاز شد و بدین ترتیب در قرن دوم و سوم هجری در کتب

عمر بن علی نظامی سمرقندی معروف بنظامی عروضی تألیف شد که در دو مقاله اول آن (درماهیت دبیری و درماهیت علم شعر) بحثی در شرایط نشرو نظم مطبوع و نویسنده و شاعر استاد، شده است.

کتاب بسیار معتبری که در اوایل قرن هفتم در فنون مختلف شعر و از آن جمله مباحثی از بلاغت نوشته شد کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است که مبحثی خاص بنقد الشعر و محاسن شعر و فصلی مهم در شرایط شعر دارد و بر روی هم این کتاب آخرین کتاب مهمی است که در فنون شعر نگاشته شده و بعد از آن با آنکه چند کتاب بزبان فارسی در این باب پرداخته شد، هیچیک را اهمیت و سندی نیست چنانکه قابلیت ذکر بدانها بخشید، نیست.

# فصاحت و بلاغت

کلام فصیح و بلیغ که شایسته گویندگان و نویسندگان بزرگ است کلامی است که موجب انبساط حال و یا انقباض آن گردد و شنونده را براموری که گوینده بخواهد تحریض کند و یا از مقصودی باز دارد. کلامی که از آن توقع تأثیر دارند اگر عاری از اسباب فصاحت و بلاغت باشد علاوه بر آنکه وافی بمقصود گوینده نیست، ویرا از آنچه بخواهد باز میدارد و گاه نتیجه معکوس میبخشد. پس لازمه کلام مؤثر، فصاحت و بلاغت آنست و ما اینک بشرح هر یک از آن دو میپردازیم:

فصاحت در لغت بمعنی ظهور در بیان است و آنرا در فارسی گشاده-

## فصاحت

سخن شدن (صراح اللغة) و چرب زبانی و گویایی و گشاده

زبانی گویند. گشاده سخن و چرب زبان و گویا یعنی فصیح؛ و گشاده زبان

در دویست ذیل از فردوسی نخست بمعنی مرد فصیح و دوم بمعنی زبان فصیح

است:

جوانی پیامد گشاده زبان      سخن گفتن خوب و طبع روان...

گشاده زبان و جوانیت هست      سخن گفتن پهلو انیت هست...

فصاحت در اصطلاح علمای بلاغت بسه مورد اختصاص دارد و بر سه

قسم است فصاحت کلمه - فصاحت کلام - فصاحت متکلم.

**الف - فصاحت کلمه:** فصاحت کلمه یا فصاحت مفرد، خالی بودن

کلمه است از چهار عیب و آنها عبارتند از:

۱- تنافر حروف و آن ترکیب در کلمه بنحوی است که تلفظ آنرا

دشوار کنند. بهبارت دیگر تنافر حروف چنانست که: «حروف از یک دیگر گریزان بود و ناساخته»<sup>۱</sup> مانند پنهانست بسکون نون و سین و تاء در بیت ذیل:

دو دهان داریم گویا همچونی      یک دهان پنهانست در لبهای وی  
(مولوی)

۲ - غرابت استعمال آن و آوردن کلمه مهجور است در سخن چنانکه خواننده و شنونده را فهم معنی آن دشوار باشد مانند نعیم و عشیق و سحیق که برای فارسی زبانان فهم آن دشوار است:

غرا با مزن بیشتر زین نعیمقا      که مهجور کردی مرا از عشیقا...  
ایارسم اطلال معشوق وافی      شدی زیر سنگ زمانه سحیقا  
(منوچهری)

۳ - مخالفت قیاس و آن آوردن کلمه بیست خلاف قاعده دستوری<sup>۴</sup>  
۴ - کراهت در سمع یعنی ناخوش آمدن کلمه در گوش و آن بر اثر رعایت نکردن حسن ترکیب اصوات است در کلمه<sup>۳</sup>.

۱ - ترجمان البلاغه چاپ ترکیه ص ۱۳۴

۲ - مانند با کیدن و مکیدن و چهچیدن در این ابیات:

نیست از یا کیدن کفار تیغت را ستوه      نیست از بخشیدن اموال طبیعت را ملال  
(رشیدی سمرقندی)

شکر لله که ما مکیدیم      تربت بساکک بیمبر دیدیم  
(طرزی افشار)

غذجه می چهچهد چو بلبل مست      گر ببیند رخ تو در گلشن  
(حاذق تبریزی)

۳ - مانند آدمم در این مصراع: «گفت خاموش که یوسف بیقبن آدمم است»

**ب - فصاحت کلام :** فصاحت کلام در صورتی میسر است که مفردات (کلمات) آن خالی از عیوب مذکور و خود از شش عیب خالی باشد بدین شرح :

- ۱ - تنافر که آنرا بتنافر در کلمات و تنافر در معنی منقسم میدارند. تنافر در کلمات آنست که وضع ترکیب کلمات تلفظ کلام را دشوار کند و عبارت دیگر کلمات از یکدیگر گریزان باشند<sup>۱</sup> و تنافر در معنی آنست که اجزای کلام از حیث معنی بایکدیگر سازگار نباشد<sup>۲</sup>
- ۲ - ضعف تألیف و آن عبارتست از ترکیب کلام بخلاف قواعد نحوی و با این عیب کلام ندرتنها فصیح نیست بلکه فهم آن هم میسر نخواهد بود.
- ۳ - تعقید لفظی و مراد از آن آوردن کلامی است که در آن ترتیب کلمات خلاف ترتیب مقصود باشد چنانکه فهم معنی ساده رادشوار کندمانند: پسندیده است بازهد عمار و بوذر کند مدح محمود مرغصری را ؟  
(ناصر خسرو)

یعنی عنصری را پسندیده است که بازهد عمار و بوذر مدح محمود کند؟ و چنانکه دیده میشود درین بیت ترتیب کلمات بخلاف ترتیب معانی است.

۴ - تعقید معنوی آنست که در کلام کنایات و اشارات دور از ذهن

۱ - مانند : شکرک از آن دولیک تو بچشم اگر بویله کنی بسرک تو که بزمت بندر اگر تو گله کنی (منسوب به عنصری)

۲ - مانند این دو بیت که رادویانی (ز جمان البلاغه ص ۱۳۵) در مدح محمود و بهنیت خانه زرین از شاعری نقل کرده است:

خانه زرین یادشاه جهانست	درسخن یک خدا چه جای گمانست
قارون گویند گنج داشت نهانی	ساز بلند اختر است و سخت گمانست

و چنانکه ملاحظه میشود میان دو مصراع هر بیت مطلقاً ارتباطی از حیث معنی

آورند چنانکه برای درك آنها محتاج تفکر و تأمل و نیازمند لوازم و وسایط بسیار باشیم مانند این ابیات :

دل آسوده‌ی داری چه میپرسی ز آرامم      نگین را در فلاخن مینهد بی تاب بی نامم  
(صائب)

آهوی آتشین روی چون در بره در آید      کافور خشک گردد با مشک تر برابر  
(خاقانی)

وجود جودتورا یجفتادا گر نه وجود      به نیمه باز قضا میفروخت اجری را  
(انوری)

۵- تتابع اضافات و آن آوردن چنده ضاف الیه با کسرهای اضافه است  
بی آنکه از یکدیگر گسسته شوند (این عیب از عیوب مسلم فصاحت نیست)  
مانند این بیت :

خواب نوشین بامداد رحیل      باز دارد پیاده را ز سبیل  
(سعدی)

۶- کثرت تکرار یعنی آوردن يك کلمه چند بار در يك عبارت و  
یا در عبارات نزدیک یکدیگر مانند :

گو گو تن گوسر گونهاد      گو آبین گو گودل گونژاد  
(ملك الشعراء صبا)

پیدا است که در موارد لزوم یعنی وقتی که اجتناب از تکرار مایه ترك  
قوانین صرفی و نحوی گردد تکرار را نمیتوان از معایب کلام و میخل  
فصاحت آن دانست.

ج- فصاحت متکلم : فصاحت متکلم عادت و ملکه نفسانی متکلم  
است بر آوردن کلمات و کلام فصیح و این قدرت بیان علاوه بر ذوق و استعداد

فطری محتاج مهارت در مطالعه آثار استادان بزرگ و فصیحی زبانست. شرط عمده فصاحت متکلم آنست که همیشه سخنان فصیح آورد و در هیچ حال از این امر عاجز نباشد بنا بر این کسی را که بندرت و بر حسب اتفاق کلام فصیح آورد فصیح نتوان گفت.

**بلاغت**  
بلاغت یعنی رسایی کلام و چیره زبانی (صراح اللغة) و در اصطلاح علم بلاغت آنرا هم برای کلام آورند (کلام بلیغ) وهم برای متکلم (متکلم بلیغ) و چون مراد از بلاغت رسانیدن مقصود است آنرا برای کلمه نمیتوان آورد چه کلمه بتنهایی هیچگاه رساننده مقصود و غرضی نتواند بود و تنها مبین مفاهیم ذهنیه است

صفت بلاغت وقتی برای کلام ثابت است که آنرا مطابق مقتضای مقام و حال گویند مثلاً اگر مقتضای حال اطناب و تفصیل است کلام را مفصل آورند و اگر بعکس مقتضای حال شنونده ایجاز و اختصار است کلام را مختصر و موجز ادا کنند و همچنین اگر شنونده منکر حکم است کلام را مؤکد و در صورتیکه منکر نیست بدون تأکید آورند و در هر یک از موارد اگر خلاف آنچه لازمست عمل شود کلام از حلیه بلاغت عاقل میماند و هر چه شرط ایراد کلام بمقتضای حال بیشتر رعایت شود مرتبه آن در بلاغت بالاتر است. این نکته را هم باید دانست که بلاغت در معنی کلام است چنانکه فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنها، پس شرط عمده بلاغت کلام فصاحت آنست یعنی کلام غیر فصیح را اگر چه مطابق مقتضای حال شنونده یا خواننده بیاورند اثری نخواهد داشت زیرا درین حال کلام وافی بمقصود نتواند بود متکلم بلیغ کسی را گویند که آوردن کلام بلیغ ملکه نفسانی او شده باشد و بتواند در عین ایراد کلمات و کلام فصیح بی رنج و تکلفی آن را بتناسب حال و مقام ادا کند.

## علم معانی

علم معانی علم باصول وقواعدیست که بیاری آنها کیفیت مطابقت کلام بامقتضای حال و مقام شناخته میشود. موضوع آن الفاظی است که رساننده مقصود

**تاریف و موضوع  
وفایده علم معانی**

متکلم باشد وفایده آن آگاهی بر اسرار بلاغت است در نظم و نثر.

در این علم از چند مبحث اساسی که هر یک منقسم باقسامی میشود بحث میکنند زیرا کلام یا خبری

**مباحث علم معانی**

است (خبر) و یا انشائی (انشاء). در صورت اول بحث در «اسناد» و تحقیق در «مسندالیه» و متعلقات آن پیش میآید. اسناد ممکن است بنحو «قصر» یا «حصر» صورت پذیرد و جمله‌های خبری و انشائی که در کنار یکدیگر قرار گیرند میتوانند بهم معطوف گردند (وصل) و یا بنحو انفصال از یکدیگر آورده شوند (فصل) و همچنین میتوان معنی مقصود را در کمترین کلمات (ایجاز) و یا در کلمات بسیار (اطناب) و یا در کلماتی که مساوی معنی باشد (مساوی) آورد. نظر بدین مراتب مباحث ذیل در این وجیزه مورد بحث قرار میگیرد:

۱ - اسناد خبری: (الف- خبر. ب - مسندالیه. ج - مسند)

۲ - قصر

۳ - انشاء

۴ - وصل و فصل

## ۵ - ایجاز و اطناب و مساوات

### ۱ - اسناد خبری

خبر کلامی است که در آن حکمی باثبات یا بنفی راجع با امری در خارج شده باشد و بهمین سبب آنرا محتمل صدق و کذب میدانند. مقصود از خبر یا آگهی دادن واقعه بشنونده است و یا اظهار اطلاع بر آنچه شنونده میدانند ولی گاه مقاصد دیگری نیز از آن در نظر گوینده هست مثلاً:

۱ - گاه برای فرح و انبساط خاطر است یا بشارت چنانکه در این

ابیات می بینیم:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید  
(حافظ)

دوست باز آمد و دشمن بمصیبت بنشست

باد نوروز علی رغم خزان باز آمد

مرد گانی بده ای نفس که سختی بگذشت

دلگرانی مکن ای جسم که جان باز آمد

۲ - اظهار تأثر و اندوه بر امری مانند:

امروز در فراق تو دیگر بشام شد ای دیده یاسدار که خفتن حرام شد  
(سعدی)

هر شب نمی درین ره صدموج آتشین است

دردا که این معمی شرح و بیان ندارد

مسلمانان مرا وقتی دلی بود که باوی گفتمی هر مشکلی بود

(حافظ)

۳- استرحام و برانگیختن رحم و شفقت کسی مانند:  
 پیری کهن و شکسته حالم      ای تازه جوان بگیر دستم  
 (ادیب پیشاوری)

بیش احتمال سنگ جفا خوردنم نبود  
 کز رقت اندرون ضعیفم چو جام شد  
 (سعدی)

۴- توبیخ و ملامت و یا تحریض شنونده از طریق نکوهش:  
 داروی تربیت از پیر طریقت بستان  
 کادمی را بتر از علت نادانی نیست  
 دنیا که در او مرد خدا گل سرشته است  
 نامرد که ماییم چرا دل بسرشتیم  
 (سعدی)

جمله خبری بمقتضای حال و مقام ممکن است بصورت‌های مختلف آورده شود مثلاً اگر شنونده خالی‌الذهن و جاهل بحکم کلام باشد و یا در صورت علم و اطلاع کاهلی ورزد برای تنبیه‌وی، و اگر بترسد برای تشجیع و برانگیختن او، کلام را بتوضیح و تصریح آورند، یا اگر منکر باشد بتأکید، بر حسب مرتبه انکار وی مانند:

آفرین و مدح سود آیدهمی      گر بگنج اندر زیان آیدهمی  
 (رودکی)

همانا که در فارس انشای من      چومشك است بی قیمت اندر ختن  
 (سعدی)

گاه ممکن است حکمی را بی آنکه حاجت بتأکید باشد بسبب  
رواج تأکید و مسلمیت آن مؤکد سازند مانند:

این سرایبست که البته خلل خواهد یافت  
خنك آن قوم که در بند سرای دگرند  
(سعدی)

و تأکید ممکن است بوسیله قسم صورت گیرد مانند:

بخورشید و روشن روان زریز      بجان پدرم آن گرانمایه شیر  
که من زین پیشیمان کنم شاهرا      برافروزم این اختر و ماه را  
(فردوسی)

بمردی که ملك سراسر زمین      نیرزد که خونی چکد بر زمین  
(سعدی)

و یا بوسیله یکی از ادات تأکید مانند همانا، البته، هر آینه، همی و نظایر  
آن و همچنین اگر مخاطب غافل باشد او را بادات تحذیر و تنبیه و یا  
افعالی که افاده معنی تحذیر کند و یا تکرار فعل که خود بمنزله تأکید  
و تحذیر است از غفلت بیرون آورند مانند:

تا نباشی حریف بیخردان      که نکو کار بدشود زبدان  
(سنائی)

زینهار ای یار گلرخ زینهار      بی گنه بر من مکن تیزی چوخار  
(سنائی)

تا کی از خانه هین ره صحرا      تا کی از کعبه هین در خمار  
(سنائی)

آن راه دوزخ است که ابلیس می‌رود      بیدار باش تاپی آن راه نسپری  
(سعدی)

مکن شهریارا جوانی مکن      چنین در بلا کامرانی مکن  
(فردوسی)

اسناد را با اسناد حقیقی و مجازی منقسم میدارند. اسناد حقیقی عبارتست از نسبت دادن فعل بفاعل حقیقی خود بنا بر اعتقاد متکلم و این را در اصطلاح «حقیقت عقلی» گویند و اسناد مجازی نسبت دادن فعل است بغير فاعل حقیقی و آنرا در اصطلاح «مجاز عقلی» نامند:

قبضه خنجرت جهانگیر است      گر چه یکمشت استخوان باشد  
(انوری)

جملة خبری از دو جزء اصلی تشکیل میشود: مسند الیه و مسند،  
وما اینک جدا گانه بشرح هر یک مبادرت میجویم:

## ۲ = مسند الیه

مسند الیه کسی یا چیزیست که فعل یا صفت یا حالتی را بدان نسبت دهند و آن ممکن است در کلام مذکور یا محذوف باشد - و معرفه یا نکره و مقدم یا مؤخر. و ما اکنون بذکر یکایک این احوال میپردازیم:

الف - ذکر و حذف مسند الیه      ذکر مسند الیه تا وقتی که قرینه و یا  
دلیلی برای حذف آن نباشد واجب

است، زیرا در غیر این صورت کلام مبهم میشود و معنی آن بفهم در نمیآید. گاه ممکن است ذکر مسند الیه در کلام لازم نباشد لیکن گوینده برای تعظیم یا تحقیر مسند الیه یا برای ایضاح و تقریر آن و یا بعلافت ضعف قرینه

و بییم آنکه مخاطب در صورت حذف نتواند آنرا بشناسد و نیز برای تعجب یا برای تیمن و تبرک آنرا مذکور دارد. مثلاً در آیات ذیل مسندالیه دوبار برای ایضاح و تقریر ذکر شده است :

چون نگه کرد بدان دخترکان مادرپیر

سبز بودند یکایک چه صغیر و چه کبیر

کردشان مادر بستر همه از سبز حریر

نه خورش داد مر آن بیچگکانرا و نه شیر

نه شغب کردند آن بیچگکان و نه نفیر

بیچئه گرسنه دیدی که ندارد شغبی ؟

(منوچهری)

و در بیت ذیل برای تعظیم و احترام در مرتبه دوم بیان شد :

آمدای سید احرار شب جشن سده

شب جشن سده را حرمت بسیار بود

و در بیت ذیل برای تحقیر ذکر شده است :

تو آنی که گفتمی که رویین تنم      بلند آسمان بر زمین افکنم

(فردوسی)

اما حذف مسندالیه در صورتی ممکن است که:

۱ - قرینه لفظی یا معنوی برای آن موجود باشد در آیات ذیل

مسندالیه جز دوبار که نخست برای ضرورت و دوم برای ایضاح و تقریر

ذکر شده در باقی موارد بقرینه لفظی محذوف گردیده است :

چنین خواندم امروز در دفتری      که زنده است جمشید را دختری

بود سالیان هفتصد هشتصد      که تا اوست محبوس در منظری

هنوز اندر آن خانه گبرکان  
 نه بنشیند از پا و نه یکزمان  
 نگیرد طعام و نگیرد شراب  
 بمانده است برپای چون عرعر  
 نهد پهلوی خویش بر بستری  
 نگوید سخن با سخن گستری  
 (منوچهری)

و همچنین است در این بیت حافظ:

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد

بسوختیم درین آرزوی خام و نشد  
 و در ابیات ذیل همه جا مسندالیه که ظرف زمانست بقرینه معنوی حذف  
 شده است :

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن

دور فلک درنگ ندارد شتاب کن  
 (حافظ)

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی

ساقی ز جای خیز و بده جام یکمنی  
 (حافظ)

وقت عیش و طرب و بستان است روز بازار گل و ریحانست  
 (انوری)

و همچنین است در ابیات ذیل که قرینه معنوی واضح و حذف مسندالیه  
 لازم است :

بهر نکته که خسرو ساز میداد  
 نخستین بار گفتش از کجایی  
 جوابش هم به نکته باز میداد  
 بگفت از دار ملک آشنایی

بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند      بگفت آنده خرند و جان فروشند  
 بگفتا جان فروشی در ادب نیست  
 بگفت از عشق بازان این عجب نیست  
 (نظامی)

۲ - مراد پنهان کردن مسندالیه از مخاطب و یا از دیگر مستمعان باشد.

۳ - در موردی که متکلم فرصت ذکر مسندالیه را نداشته باشد.  
 ۴ - در موردی که مسندالیه نزد مخاطب معلوم و معهود باشد.  
 و مواردی از این قبیل.

**ب - تعریف و تنکیر مسندالیه**  
 و آشکار و غیر مبهم آورد زیرا کلام  
 در صورتی دریافت می شود که رکن اصلی آن یعنی مسندالیه را ظاهر و  
 معرفه آوریم و تعریف ممکن است با اسم باشد و یا بضمیر اشاره مثل:  
 این همان چشمه خورشید جهان افروز است  
 که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود  
 (سعدی)

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست  
 چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست  
 (حافظ)

و یا بضمیر متکلم و مخاطب و غایب و این در صورتی است که گوینده از  
 حال خویش یا مخاطب یا غایب سابق الذکر خبر دهد مانند:

منم که شهره شهرم بعشق وز زیدن منم که دیده نیالوده‌ام بید دیدن  
(حافظ)

تو به آن گوهر یکدانه که در عالم قدس  
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک  
(حافظ)

او درمن و من در او فتاده      خلق از پی ما دوان و خندان  
(سعدی)

و یا باسم اشاره مانند امشب در بیت ذیل :  
آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشبست  
یا رب این تأثیر دولت در کدامین کو کبست  
(حافظ)

و مانند این بیت :  
پیش‌همای اجل کش چومردان      بعیاری این خانه استخوانی  
(سنائی)

و یا بوسیله ندا :  
ای که در نعمت و نازی بجهان غره مباش  
که محال است درین مرحله امکان خلود  
(سعدی)

ای آنکه باقبال تو در عالم نیست      گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست؟  
(سعدی)

و یا تعریف به موصول مانند :

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

(حافظ)

آنکه در بحر قلزم است غریق      چه تفاوت کند ز بارانش

(سعدی)

ویا تعریف باضافه مانند: در میکده روی نیاز - صحن بستان - صحبت یاران -

وقت گل - وقت میخواران - ایاز من، در این سه بیت:

المنتهی<sup>۱</sup> که در میکده باز است      ز آنرو که مرا بردارو روی نیاز است

(حافظ)

صحن بستان نوق بخش و صحبت یاران خوشست

وقت گل خوش باد کز روی وقت میخواران خوشست

(حافظ)

محمود را دمی که با آخر رسید عمر

میداد جان بزاری و میگفت ایاز من

(حافظ)

در موارد ذیل مسندالیه را نکره میآورند:

۱- در مواردی که متکلم بخواهد حکمی را برای عده نامحدودی

ثابت بداند مانند:

هر آنکس که اندیشه بد کند      بفرجام بد بائن خود کند

(فردوسی)

هر که نا مهربان بود یارش      واجبست احتمال آزارش

(سعدی)

هر که از یار تحمل نکند یار مگویش

و آنکه در عشق ملامت نکشد مردمخواش

(سعدی)

۲- در صورتی که متکلم نخواهد مسندالیه را بمخاطب بشناساند :

یکی پادشاهزاده در گنججه بود که دور از تو، ناپاک سر پنجه بود

(سعدی)

یکی پیشدانای خلوت نشین بنالید و بگریست سر بر زمین

(سعدی)

۳- هنگامی که قصد متکلم بیان افراد نوعی باشد مانند :

هر کجا پویی زمینا خرمنی هر کجا جویی زدیباخر گهی است

نرگس تازہ میان مرغزار همچو در سیمین زنفخ زرین چهی است

۴- در موردی که مراد بیان افراد شخصی باشد :

تیر از کمان چورفت نیاید بشست باز

پس واجب است در همه کاری تاملی

وقتی بقهر کوش که صد کوزه نبات

گه گه چنان بکار نیساید که حنظلی

(سعدی)

در مواردی از قبیل تحقیر تا تعظیم و تکمیل یا تقلیل هم ممکن است

مسندالیه را نکره آورند .

چون مسندالیه محکوم علیه است ناچار بساید بر

حکم مقدم داشته شود . علاوه بر این گاه برخی

اغراض و مقاصد نیز تقدم آنرا واجب میدارد مثلا

ج - تقدیم و تأخیر  
مسندالیه

در مورد بشارت دادن بامری مانند :

مژده ای دل که مسیحا نفسی میآید

که زانفاس خوشش بوی کسی میآید

(حافظ)

و یا در مورد دلتنگی و ضجرت از چیزی مثل :

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست      بی باده گارنگ نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشا گه ماست      تا سبزه خاك ما تماشا گه کیست

(خیام)

و یا در مورد تفاؤل و اظهار مسرت نسبت بمسندالیه مانند :

قطب سپهر رفعت یعنی رکاب شاه      در اوج دارملك رسید از کران آب

(خاقانی)

و یا تصریح بر نفی عموم مانند :

بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ

که کس مباد چون در پی خیال مجال

(حافظ)

کس نیست که تا بروطن خود گرید

بر حال تباه مردم بد گرید

دی بر سر مرده بی دو صد شیون بود

امروز یکی نیست که بر صد گرید

(کمال الدین اسمعیل)

وامثال این موارد. اما تأخیر مسندالیه در مواردی لازمست که نباید مسند

را مقدم آورند و شرح این موارد بیاید.

## ۶ = مسند

**ذکر و حذف مسند**  
 مسند فعل یا حالات یا صفتی است که بمسند الیه نسبت داده شود یا بجاوب یا بسلب و آنرا باید همیشه در کلام مذکور داشت زیرا مبنای خبر و حکم است و بی آن معنی جمله تمام نمیشود. علاوه بر این دلیل گاه دلایل دیگری نیز ذکر مسند را لازم میکند مانند مزید تقریر و یا التذان یا تعظیم و تحقیر و امثال این موارد. اما حذف مسند بهر منظور که باشد باید با قرینه صورت گیرد خواه آن قرینه لفظی باشد مانند :

دیدۀ اهل طمع ز نعمت دنیا      پر نشود همچنانکه چاه ز شبنم  
 (سعدی)

زاهد برو که طالع اگر طالع منست  
 جامم بدست باشد و زلف نگار هم  
 ما عیب کس بمستی ورندی نمیکنیم  
 لعل بتان خوشست و می خوشگوار هم  
 (حافظ)

و یا معنوی مانند :

سرو بالا دار در پهلوی مورد      چون درازی در کنار کوتهی  
 دویدم من از مهر نزدیک اوی      چنان چون بر خواهری خواهری

(منوچهری)

**تقدیم و تأخیر مسند**  
 مسند معمولاً در کلام مؤخر است مگر آنکه بعضی از اغراض باعث تقدیم آن شود مثلاً در مورد

بشارت و اظهار سرور از وقوع امری مانند :

باز آمد آن معنی با چنگ ساز کرده

دروازهٔ بسا را بر خلق باز کرده

(مولوی)

و یاد موردی که نکر مسند غرض اصلی متکلم از کلام باشد مانند:

عافیت می طلبد خاطر م را بگذارند

غمزه شوخش و آن طره طرار دگر

(حافظ)

و یا اظهار تأسف و تحسر بر وقوع امری که مسند واقع شده است

مانند :

راز سر بسته مابین که بدستان گفتند

هر زمان بادف و نی بر سر بازار دگر

(حافظ)

و یا برای تفاؤل مانند :

خجسته روز کسی کز درش تو باز آیی

که بامداد بروی تو فال میمونست

(سعدی)

مسند و مسند الیه ممکن است مطلق

باشند یعنی گوینده آنها را مقید بهیچ

قیدی مانند صفت و تأکید و امثال آنها

اطلاق و تقیید مسند الیه

و مسند

نکنند و ممکن است مقید بیکی از قیود ذیل باشند :

اول بقید و صفت مانند :

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم

دام را هم شکن طره هندوی تو بود

(حافظ)

امیر عدو بند کشور گشای      جوازش بگفت از سر عقل و رأی

(سعدی)

زاهد خلوت نشین دوش بمیخانه شد

از سر پیمان برفت باسر پیمانده شد

(حافظ)

و ممکن است صفت را بصورت جمله موصولی بعد از مسندالیه آورند و

پیدا است که در این صورت مراد صفتی نیست که در دستور زبان از آن یاد میکنند، مانند:

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشانده اند

پای کوبان دست همت بر جهان افشانده اند

(خاقانی)

دل که از ناوک مژگان تو درخون میگشت

باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود

(حافظ)

دوم بقید تأکید که معمولاً برای تقریر حکم یا رفع توهم خلاف

یا جایگزین ساختن خبر در ذهن مستمع آورند و تأکید ممکن است بوسیله

یکی از قیود صورت گیرد و یا از طریق تکرار و یا با آوردن ضمیر مشترک

وامثال اینها چنانکه درشواهد ذیل می بینیم:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند

مزد اگر هست بجز عارف ربانی نیست  
(سعدی)

ساقی ار باده از این دست بجام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد  
(حافظ)

تو گفتی نای رویین هر زمانی      بگوش اندر دمیدی يك دمیدن  
(منوچهری)

خوش باش که این عمر عزیز است عزیز

می نوش که این قصه دراز است دراز  
(خیام)

من سرگشته‌هم از اهل سلامت بودم

دام را هم شکن طره گیسوی تو بود  
(حافظ)

پرده بردار که بیگانه خود آن روی نبیند

تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی  
(سعدی)

سوم بقید حال مانند :

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود

تا کجا باز دل غمزده بی سوخته بود  
(حافظ)

چهارم بقید اضافه مانند :

خجسته در گه محمود زاوی دریاست

کدام دریا کاو را کرانه پیدا نیست

(فردوسی)

آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت

چهره خندان شمع آفت پروانه شد

(حافظ)

پنجم بقید شرط مانند :

گر این تیر از ترکش رستمی است نه بر مرده بر زنده باید گریست

(فردوسی)

گر به مسکین اگر پرداستی تخم گنجشک از زمین برداشتی

(سعدی)

طایر دولت اگر باز گذاری بکند یار باز آید و با وصل قراری بکند

(حافظ)

#### ۴ = قصر

حصر یا قصر در اصطلاح اثبات حکم یا صفت است برای کسی یا چیزی بنحو انحصار و نفی حکم از غیر آن. مثلاً اگر گوئیم «جز تو کسی نخواند» و «غیر از او کسی نمیداند» و «تنها من آمدم»، خواندن را به «تو» و دانستن را به «او» و آمدن را به «من» انحصار داده ایم. کسی یا چیزی را که حصر برای آن صورت گرفته مقصود فیه و فعل یا حالتی را که بدان اختصاص یافته است مقصور گویند. قصر ممکن است بوسیله یکی از ادات مانند جز، الا، غیر از، مگر، فقط، تنها، که آنها را ادات قصر گویند صورت گیرد مانند :

يك دختر دوشیزه بدورخ نماید      الهمه آبتن والا همه بیمار  
(منوچهری)

صاحب‌دلی نماید درین فصل نوبهار  
الا که عاشق گل ومجروح خار اوست  
(سعدی)

جز از وی از همه شاهان که داده است  
بيك بخشش چهل خروار دینار؟  
(فرخی)  
زرنیست جز آتش فسرده      خاکی بیمار بلکه مرده  
(خاقانی)

قصر را بقصر حقیقی و اضافی و قصر صفت بر موصوف و موصوف بر صفت و قصر افراد و قمر قلب و قصر تعیین منقسم میدارند. قصر حقیقی آنست که اختصاص چیزی بچیز دیگر از روی حقیقت باشد نه بادعای متکلم و در قصر اضافی اختصاص نسبت بقسمتی از اشیاء معین است نه همه آنها. در مورد اول مانند جز خداوند کسی عالم بحقایق امور نیست و در مورد دوم مانند: تنها بوعلی همتای ارسطو است. قصر صفت بر موصوف<sup>۱</sup> انحصار حالتی و صفتی است بر کسی یا چیزی و بالعکس، چنانکه در شواهد مذکور دیده میشود. قصر افراد نسبت دادن يك صفت تنهاست بر موصوف مانند: «مانی فقط نقاش بود» یعنی صفتی غیر از این نداشت و این در حالی است که مخاطب برای موصوف صفاتی دیگر قائل باشد.

۱ - در اینجا مراد از صفت و موصوف معنی دستوری آنند و نیست بلکه مقصود از موصوف ذات و مراد از صفت حالتی است از حالات آن بنا بر این فعل و فاعل و مسند الیه و مسند در این مورد موصوف و صفتند.

قصر قلب آنست که صفتی را خلاف نظر مخاطب بموصوف نسبت دهند چنانکه اگر مخاطب تصور کند مانی نقاش نبود گوئیم مانی فقط نقاش بود.

قصر تعیین آنست که مخاطب در انحصار چند صفت برای یک موصوف متردد باشد و گوینده با حصر یک صفت بدان موصوف او را از تردید بیرون آورد مثلا متردد باشد در اینکه مانی پیغمبر بود یا شاعر یا نقاش و ما بگوئیم مانی فقط نقاش بود. بنا بر این ملاحظه میشود سه نوع اخیر از قصر تنها باعتبار حال مخاطب است نه چیز دیگر.

### • انشاء

انشاء در لغت ایجاد کردن و در اصطلاح امری است که محتمل صدق و کذب نباشد بعبارت دیگر انشاء خبر دادن از واقعیهی در خارج نیست تا بتوان در آن احتمال صدق و کذب داد بلکه انشاء عبارتست از خواستن چیزی بطریق ایجاب یا سلب (انشاء طلبی) یا مدح و ذم عقود (انشاء غیر طلبی)؛ و در علم معانی انشاء طلبی را مورد تحقیق و بحث قرار دهند که معنی خواستن و طلب در آن هست مانند امر و نهی و تمنی و استفهام و ندا و دعا: امر علاوه بر خواستن بطریق استعمال ممکن است در مورد دعا و تمنی و استرحام و تهدید و تعجیز و ارشاد و تخخیر و تعجب و غیره آید چنانکه در مثالهای ذیل می بینیم:

یارب بصدق سینه پیران راستگوی

یارب بسآب دیده مردان آشنا

دل‌های خسته را بکرم مرهمی فرست  
 ای نام اعظمت در گنجینه شفا  
 یارب قبول کن بیزرگی و فضل خویش  
 کانرا که رد کنی نبود هیچ ملتجیا  
 (سعدی)

بیند یکنفس ای آسمان دریچه صبح  
 بر آفتاب که امشب خوشست باقمرم  
 (سعدی)

دست من گیر که بیچارگی از حد بگذشت  
 سر من دار که در پای تو ریزم جانرا  
 (سعدی)

غم زیردستان بخور زینهار  
 بترس از زبردستی روزگار  
 زیزدان و از روی من شرم‌دار  
 مخور بر تن خویشتن زینهار  
 (فردوسی)

نای را وارون‌هاده و گفت زن  
 گر تو بهتر میزنی بستان بزن  
 (مولوی)

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدهش  
 برجفای خار هجران صبر بلبل بایدهش  
 آیدل اندر بند زلفش از پریشانی منال  
 مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدهش  
 (حافظ)

رواق منظر چشم من آشیانه تست<sup>۵</sup>

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

(حافظ)

چومن زین ولایت گشادم کمر تو خواه افسر از من ستان خواه سر

(نظامی)

طاوس بین که زاغ خورد و آنکه از گلو

گاورس ریزه های منقا بر افکند

(خاقانی)

نهی باز داشتن کسی است از کاری و با حفظ همین معنی ممکن

است در مواردی از قبیل تمنی و استرحام و توبیخ و تهدید و تحذیر و امثال

آن آید مانند :

پس از من تو زود آئی ای مهر بان      تواز من مرنج و مرنجان روان

برهنه مکن روی بر انجمن      مبین نیز چهر من اندر کفن

(فردوسی)

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

(سعدی)

ز مام عقل بدست هوای نفس مده      که گرد عشق نگر دندم دم هشیار

(سعدی)

مکن کاری که بر پاسنگت آید      جهان با این فراخی تنگت آید

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند تو نام خود نینمی ننگت آید  
(باباطاهر عریان)

آفتابا از در میخانه مگذر کاین حریفان  
یا بنوشندت که جامی یا بیوسندت که یاری  
(یغما)

تهنیه یا ترجمی خواستن امری ملائم طبع و مورد علاقه و میل  
گوینده است وادات آن در فارسی کاش و کاشکی و «بود آیا» و «آیا بود» و  
«چه بودی» و نظایر آنهاست چنانکه در شواهد ذیل دیده میشود:  
کاش آنانکه عیب من کردند رویت ای دلستان بدیدندی  
(سعدی)

مرا کاشکی گر خرد نیستی گر آگاهی روز بد نیستی  
(فردوسی)

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی  
(دقیقی)

بود آیا که در صومعهها بگشایند گره از کار فرو بستهها بگشایند  
(حافظ)

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند  
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند  
(حافظ)

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند  
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند  
(حافظ)

چه بودی که مرگ آشکارا شدی      سکندر هم آغوش دارا شدی

(نظامی)

**استفهام** طلب امری است که بر متکلم مجهول باشد بوسیله یکی از ادوات استفهام و ادوات استفهام در فارسی عبارتند از: مگر، آیا، هرگز، که، چه، چرا (از بهر چرا)، کی، کجا، چگونه، چند. و گاه سؤال بدون ادوات صورت گیرد. «مگر» گاه برای استفهام انکاری و «هرگز» در مورد استفهام تنها برای استفهام انکاری بکار میرود. در شواهد ذیل بکار بردن انواع ادوات استفهام را می بینیم:

الا ای که عمرت بهفتاد رفت      مگر خفته بودی که بر باد رفت

(سعدی)

سیاه زنگی هر گز شود سفید بآب      سپیدرومی هر گز شود سیاه بدود؟

(سعدی)

که گفت برو دست رستم ببند      نبندد مرا دست چرخ بلند

(فردوسی)

بدو گفت کای رنج دیده پسر      بگیتی چه جوید دل نامور

چه نیکوتر از نره شیر ژیان      به پیش پدر بر کمر بر میان

(فردوسی)

ای مرغ پای بسته بدام هوای نفس

کی بر هوای عالم روحانیان پری

(سعدی)

کجا همی رود آن شاهد شکر گفتار

چرا همی نکند بر دو چشم من رفتار

(سعدی)

یارب از فردوس کی رفت آن نسیم

یارب از جنت که آورد این پیام

(سعدی)

کجاست آنهمه خوبی کجاست آنهمه حسن

کجاست آنهمه نیرو کجاست آنهمه حال

(کسایی)

وز هیبت این مفاک چونی

چونی ز گزند خاک چونی

و آن غالیه‌های تابدارت

چونست عقیق آبدارت

(نظامی)

چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر

که سوخت آتش هجرش دل من اندر بر

(عنصری)

چند گویی که چو هنگام بهار آید

گل بکار آید و بادام بیار آید

(ناصر خسرو)

یا ماه دو هفته در نقابست

این حوری دست درخضا بست

(سعدی)

این تویی بامن و غوغای رقیبان از پس  
این منم با تو گرفته ره صحرا در پیش  
(سعدی)

برای تحقیق در معانی مختلف استفهام و موارد آنها بکتاب مفصل  
معانی مراجعه شود.

لذا طلب متکلم است توجه مخاطب (منادی) را وادوات آن در  
فارسی «الف» در آخر و: «ای» یا، در اول اسم است:  
توانگرا دل درویش خود بدست آور

که کان گوهر و گنج درم نخواهد ماند  
(حافظ)

ای دل من ترا بشارت باد      که ترا من بدوست خواهم داد  
(فرخی)

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر

بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر  
(عنصری)

الایا خیمگی خیمه فروهل      که پیش آهنگ بیرون شد من منزل  
(منوچهری)

و نیز ممکن است حرف ندا را ذکر نکند مانند:

صبا بلطف بگو آن نگار رعنا را

که سر بکوه و بیابان نهاده ای مارا  
(حافظ)

علاوه بر قصد خطاب که منظور اصلی از نداست ممکن است آن را

گاهی برای اظهار مسرت بکار برند مانند :  
 خوشا باد سحر گاهی که بر گلبن گذر دارد  
 که هر فصلی و هر وقتی یکی حال دگر دارد  
 (عمیق)

و گاه برای اظهار اندوه و درد و تحسر مانند :  
 ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر  
 دل من برد و مرا از دل او نیست خبر  
 (فرخی)

دریغا که بر خوان احسان عمر دمی چند خوردیم و گفتند بس  
 (سعدی)

اکنون تو دوری از من و من زنده مانده‌ام  
 سختا که آدمی است بر احداث روزگار  
 (عمیق)

ز زندان بایوان گذر کرد زال برو زار بگریست فرخ همال  
 که زارا دلیرا گوا رستما نبیره گو نامور نیر ما  
 (فردوسی)

عما طلب چیز است بطریق خواهش و در فارسی نوع خاص آن  
 فعل مضارع التزامی است که بالفی در مقابل آخر استعمال شود خواه  
 بایجاب و خواه بسلب مانند :

همیشه مجلس او با نشاط و شادی باد

سرای دشمن او بسا خروش و ناله زار

(فرخی)

مبیناد چشم کس این روزگار زمین باد بی تخم اسفندیار  
(فردوسی)

و ممکن است بصورت دیگر نیز آید چنانکه «بدی» بمعنی بواد

در این بیت :

بدو گفت شاهانوشه بدی بگیتی ترا فره ایزدی  
(فردوسی)

### ۶ - وصل و فصل

وصل عبارتست از اتصال دو جمله بوسیلهٔ ادات عطف و در فارسی  
وصل برای عطف معمولاً «واو» بکار میرود و عموماً مقصود از عطف  
مشارکت دو یا چند چیز است در یک حکم. در موارد ذیل عطف لازمست:  
۱ - وقتی که چند مفرد بایکدیگر در امری مشارکت دارند. عطف  
در این مورد مقتضی مشارکت مفرد اول است با مفرد دوم مانند :

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع

من و میخانه و سالوس و ره دیر و کنشت

(حافظ)

۲ - هر گاه چند جمله از حیث خبر و انشاء متحد باشند :

مگوی و منه تا توانی قدم زاندازه بیرون و زاندازه کم

(سعدی)

ادب مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر

نه من غریبم و شاه جهان غریب نواز

(رودکی)

۳- در موردی که برای يك مسندالیه چند مسند باشد مانند :  
 سالها دل طلب جام از ما میکرد  
 و آنچه خود داشت زیگانه تمنی میکرد  
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود  
 او نمیدیدش و از دور خدایا میکرد  
 (حافظ)

افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند  
 باز مینا چشم وز باروی و مشکین سر شود  
 (عنصری)  
 بخندید و بگریست مرد خدای عجب ماند سنگین دل تیره رای  
 (سعدی)

۴- در موردی که برای چند مسندالیه يك مسند باشد و این هنگامی  
 است که همه آنها در حکم متحد باشند و پیدا است که در این مورد همه را  
 بیکدیگر عطف و افعال را بقرینه حذف میکنند مانند :  
 مگر مشاطه بستان شدند باد و سحاب  
 که این بیستش پیرایه و آن گشاد نقاب  
 (مسعود سعد)

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند  
 تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری  
 (سعدی)

۵- هنگامی که جمله دوم نتیجه و حاصل جمله اول باشد مانند :

خود کشته عاشقان را در خونشان نشانده

و آنگاه بر جنازه يك يك نماز کرده

(مولوی)

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

(حافظ)

فصل هنگامیکه عواملی برای اتصال دو جمله نباشد آن ها را فصل

کنند یعنی بدون واو عطف آورند ولی گاه در مواردیکه عطف

لازمست از آوردن واو عطف خودداری میشود و این در صورتیست که اتحاد

دو یا چند جمله تدرجیهی واضح باشد که حاجتی بایراد واو عطف احساس

نشود (کمال اتصال) چنان که در این شواهد میبینیم:

ربع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم

خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن

(معزی)

بخت جوان دارد آن که با توبرین است

پیر نگردد که در بهشت بسین است

(سعدی)

و همچنین در موردیکه دو جمله مختلف باختلاف تام باشند (کمال

انقطاع) مانند:

روز هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار

بوستان چون بخت او هر روز بر ناتر شود

(عنصری)

و نیز وقتی که دو جمله از حیث انشاء و خبر مختلف باشند مانند:  
حمله مان پیدا و ناپیداست باد

جان فدای آن که ناپیداست باد

(مولوی)

چون بحث دقیق در موارد مختلف وصل و فصل و علل و اسباب آن  
از حوصله این مختصر خارج است خواننده را بکتاب مفصل معانی و بیان  
رهبری میکنیم:

### ۷ - ایجاز و اطناب و مساوات

معنایی را که گوینده در ذهن دارد بسهوجه میتواند ادا کند: یا  
بطریق اختصار، یا بطریق تفصیل و اطناب، و یا بوجه مساوات در معنی و لفظ.  
از این راه بحث درسه مبحث ایجاز و اطناب و مساوات پیش میآید.

ایجاز عبارتست از بیان مقصود و معنی در کوتاهترین  
لفظ و کسترین عبارت مشروط بر آنکه رساننده  
مقصود باشد و این معنی در کلام غالب فصحا مشهود است مانند:

پی‌مصلحت مجالس آراستند      نشستند و گفتند و برخاستند

(فردوسی)

بنام خداوند جان و خرد      کازین بر تر اندیشه بر نگذرد

خداوند نام و خداوند جای      خداوند روزی ده رهنمای

(فردوسی)

تا بحشر ای دل ارثنا گفتی      همه گفتی چو مصطفی گفتی

(سنائی)

گذاشتیم و گذشتیم و آمدیم و شدیم

تو شادباش و بکن نوش بساده روشن

(عمیق)

شرط عمده ایجاز آنست که بارکان کلام آسیبی نرسد و وضوح و روشنی آن محفوظ ماند و یا عبارت دیگر کلام از باب قواعد صرفی و نحوی درست باشد و از حیث مفهوم و معنی واضح. ایجاز بر دو نوع است: ایجاز قصر و ایجاز حذف. ایجاز قصر ادا کردن معنی بسیار است بلفظ کم چنانکه در شواهد مذکور دیده ایم. ایجاز حذف عبارتست از حذف چیزی از کلام بنحوی که فهم آن دشوار نباشد مانند:

بفرمود جستند و بستند سخت بخواری فگندند در پای تخت

(سعدی)

خویشتن را وداع کن رستی عقد با حور بیگمان بستی

(سنائی)

در ایجاز حذف همچنان که گفتیم شرط عمده روشن بودن اجزائی از کلام و یا کلامیست که حذف کرده اند و اگر چنین نباشد فهم معنی دشوار و کلام مبهم و تاریک خواهد بود چنانکه در این بیت میبینیم:

دل آسوده بی داری چه میپرسی ز آرامم

نگین را در فلاخن مینهد بیتابی نامم

(صائب)

و در این صورت ایجاز را مغل گویند.

آوردن الفاظیست زائد بر معنی و زیاده بر اقتضای تفهیم مرام و **بیاظناب** آن ممکن است بمقاصد ذیل انجام گیرد:

۱- بقصد ایضاح بعد از ابهام مانند :

فرش عمرت نوشته در شومی این دو فراش زنگی ورومی

(سنائی)

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(حافظ)

دو چیز است شایسته نزدیک من رفیق جوان ورحیق کهن

(بهار)

۲- بقصد تأکید از طریق تکرار مانند :

ای خداوندان مال الاعتبار ای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

(سنائی)

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان

وزین آیین بیدینان پشیمانی پشیمانی

(سنائی)

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرارای عاقلان زین دیو مردم الفرار

(جمال الدین اصفهانی)

۳- ذکر خاص بعد از عام :

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

۴- تتمیم و آن آوردن کلامیست من باب مبالغه و تمام کردن مقصود

گوینده از کلام مقدم مانند :

هرگز نباشد از تن و جانت عزیزتر

چشمم که درسراست و روانم که درتن است

(سعدی)

۵- تکمیل و آن آوردن کلامی است برای رفع توهم نسبت بمقصود

گوینده در کلام مقدم مانند :

فگند رمح تو در ساعتی از آن مردم      ر بود تیغ تو در ساعتی از آن لشکر

هزار جوشن و تن در میانه جوشن      هزار مغفر و سر در میانه مغفر

(معزی)

۶- اعتراض و آن آوردن کلامی است بعد از کلام مقدم بقصدی غیر

از تمیم یا تکمیل مانند :

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایان شکیبایی

(حافظ)

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد

گفت پزهیز کن از صحبت پیمان شکنان

(حافظ)

و این همان است که در علم بدیع آنرا بنام حشو مورد مطالعه قرار

دهند و بحشو ملیح و حشو متوسط و حشو قبیح تقسیم کنند.

یعنی آوردن لفظ باندازه معنی و برعکس . البته

ج - مساوات

دقت در مساوات لفظ بامعنی باعث روشنی معنی و

وضوح آن میشود و از این جهت کلامی که با حفظ سادگی در آن مساوات هم بکار رود از باب رسانیدن مقصود متکلم بسیار مناسب و بالنتیجه بلیغ است. بیشتر و نزدیک تمام اشعار فارسی قرن چهارم و پنجم دارای همین صفت است.

## بیان

بیان در لغت بمعنی کشف و توضیح است و در اصطلاح ادبا عبارتست از مجموع قواعد و قوانینی که بوسیله آن آوردن يك معنی براههای مختلف شناخته شود. راههای مختلفی که شاعر یا نویسنده برای بیان مقصود انتخاب میکند برخی روشن و واضح و بعضی خفی و پوشیده است. بنابراین ممکن است گاه کلام یا کلمه‌یی را که بوسیله آن ادای مقصود میکنند در معنی حقیقی خود آورند و گاه ممکن است معنی مقصود را از طریق تشبیه یا مجاز و استعاره و یا کنایه ادا کنند و هر يك از اینها از لحاظ وضوح و خفا بایکدیگر فرق دارند و برای توضیح این اصل قبلاً باید در مقدمه چند نکته را مذکور داریم:

۱- هر لفظی را معنایی است که برای بیان آن وضع شده است معنی را موضوع له و لفظ را موضوع گویند.

۲- اگر لفظ را در معنی موضوع له استعمال کنند و در موقع استعمال تصرفی در آن نمایند آنرا حقیقت گویند و حقیقت یا عقلی است یا لغوی. حقیقت عقلی عبارتست از اسناد فعل بفاعل حقیقی و حقیقت لغوی عبارتست از استعمال لفظ در معنی واقعی خود.

۳- اگر لفظ را در غیر معنی موضوع له استعمال و در موقع استعمال هم تصرفی در آن نمایند آنرا تشبیه و مجاز یا استعاره و کنایه گویند. استعمال لفظ در غیر معنی موضوع له طبعاً باقرینه‌یی همراه است. اگر قرینه مانع از

اراده معنی موضوع له باشد در این صورت مجاز و استعاره است و الا کنایه یا تشبیه. بدین ترتیب بیان منحصر میشود به سه مبحث: تشبیه، مجاز و استعاره، کنایه.

### ۱ = تشبیه

تشبیه مشارکت دادن دو طرف است در یک امر یا در وصفی از اوصاف، بالفاظ خاص و معین مانند: «علم در هدایت چون نور است». در این مثال سه جزء وجود دارد: اول علم، دوم نور، سوم هدایت. علم را «مشبه» و نور را «مشبه به» (طرفین تشبیه) و هدایت را که امری مشترک در طرفین تشبیه است «وجه شبه» و «چون» را ادات تشبیه گویند.

**الف - ادات تشبیه** برای مانند کردن مشبه بمشبه به بادوات و الفاظی محتاجیم تا تشبیه بیاری آنها صورت گیرد و چنانکه در مثال مذکور دیده میشود برای تشبیه علم بنور لفظ «چون» بکار رفته است. این لفظ و الفاظ نظیر آنرا ادات تشبیه گویند.

ادات تشبیه در زبان فارسی بسیار است و بعضی از آنها عبارتند از: چون، چو، همچون، همچو، مانند، همانند، بسان، مثل، مانند، مثال، بصورت، بکردار، کردار، چنان، مانا، بمثل، پنداری، گویی، گفتی و امثال اینها. در این ابیات برخی از ادات تشبیه دیده میشود:

فلك چو چشمه آب و مه نو اندروی      بسان ماهی زرین میان چشمه آب  
(عمق بخارایی)

تم چون سایه مویست و دل چون دیده موران

زهجر غالیه مویی که چون موران میان دارد  
(عمق بخارایی)

لاله بر شاخ زمرد بمثل  
قدحی از شبه و مرجان است  
(انوری)

ز خوشی باغ همچون دلبران شد  
ز خوبی شاخ همچون اختران شد  
(فخرالدین گزگانی)

جهان بصورت دریای قیر گشته درست  
گرفته موجش بالای آسمان چو غمام  
مجره گشته بکردار مسندی ز بلور  
سپهر گشته بکردار گنبدی ز رخام  
شب سیاه برافگند طیلسان سیاه  
خطیب وار بمنبر بر آمد آن هنگام  
تو همچو بیت المعموری و همه قومت  
همیشه در تو چو روحانیان گرفته مقام  
(عمیق)

و آن آمدن ابر گسسته نگر از دور  
ما ناز کلنگان پراکنده قطاریست  
(فرخی)

پدید آمد هلال از جانب کوه  
چنان چون دوسرازم باز کرده  
بسان زعفران آلوده محجن  
ز زر مغربی دست آورنجن  
(منوچهری)

از سم مرکیبان شده مانند غار کوه  
وازشخص کشتگان شده مانند کوه غار  
(وطواط)

ممکن است بجای ادات تشبیه فعلی مفید معنی تشبیه آرند مثل  
«ماند» درین رباعی ازازرقی:

پیچیدن افعی بکمندت ماند      آتش بسنان دیو بندت ماند  
اندیشه برفتن سمندت ماند      خورشید بهمت بلندت ماند  
و پنداری درین بیت منسوب برود کی :

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی

و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی  
و گویی درین بیت ازفرخی :

بشب درباغ گویی گل چراغ باغبانستی

ستاک نسترن گویی بت لاغر میانستی

ممکن است در کلام ادات تشبیه ذکر نشود درین  
انواع تشبیه  
باعتبار ادات آن  
صورت تشبیه را مؤکد یا کنایت گویند مثل:

روی او ماهست اگر بر ماه مشک افشان شود

قد او سرو است اگر بر سرو لالستان بود

(عنصری)

و اگر ادات تشبیه مذکور باشد تشبیه را مرسل یا صریح گویند .  
ادات تشبیه بنا بر ترتیب کلام باید در وسط باشد ولی گاه ممکن است  
مقدم و گاه مؤخر از طرفین تشبیه آورده شود.

طرفین تشبیه یعنی مشبه و مشبه به ممکن است هر دو

حسی باشند و یا هر دو عقلی و یا مختلف.  
طرفین تشبیه و انواع  
تشبیه باعتبار آن

مراد از حسی آنستکه بیکی از حواس درک شود مثل:

گشت لاله زخون دیده رخم شد بنفشه ز زخم دست برم  
(مسعود سعد)

گاه ممکن است یکی از طرفین تشبیه هیأتی باشد مرکب از اجزاء  
حسیه که اجزاء آن محسوس و موجود باشند ولی هیأت ترکیبی در خارج  
وقوع نیابد و اینرا تشبیه خیالی گویند مانند :

هوا چو پیشه‌الماس گردد از شمشیر زمین چو پیکر مفلوج گردد از زلزال  
(عمیق)

هلال عید پدید آمدن ز سپهر کبود چو شمع زرین پیش ز مر دین محراب  
(عمیق)

مراد از عقلی آنست که بهیچ بک از حواس محسوس نباشد مثل تشبیه  
خرد بجان درین بیت:

خرد همچو جانست زی هوشیار خرد را چنین خوار مایه مدار  
گاه از طرفین تشبیه یکی عقلی و دیگری حسی است مانند :

اندیشه برفتن سمنندت ماند خورشید بهمت بلندت ماند  
(ازرقی)

بتقسیم دیگر طرفین تشبیه یا هر دو مفردند مثل :

زمین برسان خون آلوده دیبا هوا برسان مشک اندوده مشتی  
(دقیقی)

ویا هر دو مرکبند یعنی هیأت حاصله از چند جزء بهیأت حاصله از  
چند جزء دیگر تشبیه می‌شود مانند :

عنان بر گردن سرخش فگنده چو دو مار سیه بر شاخ چندن  
(منوچهری)

ویامختلفندمثل تشبیه خورشید به خون آلوده دزدی که سرزمکن  
بر آرد؛ دراین بیت ازمنوچهری :

سر از البرز برزد قرص خورشید      چو خون آلوده دزدی سرزمکن

از حیث تعدد طرفین تشبیه علمای بیان آنرا

بتقسیماتی منقسم ساخته اند و از آن جمله است :

**انواع تشبیه باعتبار  
تعداد طرفین**

تشبیه ملفوف - و آن چنانست که چند مشبه را

که در کلام است باهم آورند و مشبه به هر یک را نیز باهم جدا گانه ولی

بترتیب مذکور دارند مثلاً بگویند «قد ور خسار او چون سرو و ماه است»

چنانکه درین بیت ازرقی دیده میشود :

از گل و ابر آسمان و زمین      پیر طاووس گشت و پشت پلنگ

تشبیه مفروق - و آن چنانست که مشبه و مشبه به متعدد ولی هر مشبه‌ی

بامشبه به خود باشد مثل :

از بس بنفشه چون کف نیل است جو بیار

وز بس شکوفه چون تل سیم است آبدان

(ازرقی)

تشبیه تسویه - آنست که چند مشبه را بیک مشبه به تشبیه کنند مثل :

نقش خورنق است همه باغ و بوستان

فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار

(عمیق)

یعنی باغ و بوستان چون نقش خورنق است و دشت و کوهسار چون

فرش ستبرق.

تشبیه جمع - خلاف تشبیه تسویه است و آن چنانست که يك مشبهه را بچند مشبهه تشبیه کنند مثل:  
من همچو خار و خاکم و تو آفتاب و ابر

گلها و لاله ها دهم ار تربیت کنی  
این اقسام تشبیه که تا کنون نام بردیم برخی از انواع آنست که  
علمای بیان آورده اند اما ادبای فارسی زبان انواع دیگری نیز برای تشبیه  
ذکر کرده اند و از آن جمله است:

تشبیه مشروط - و آن چنانست که حرف شرط در تشبیه بکار برند و  
یکی از طرفین تشبیه را مشروط سازند مثل:  
ماند بصنوبر قد آن سر و سمنبر گر سوسن آزاد بود بار صنوبر  
(عنصری)

بموی مانم اگر موی راست جان بیدن

بمور مانم اگر مور راست حسن مقال  
تشبیه معکوس - و آن چنانست که دو چیز را دو بار بهم تشبیه کنند  
چنانکه هر يك يكبار مشبهه و بار دیگر مشبهه به شود مثل:  
پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح

روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار  
از سم مر کبان شده مانند غار کوه  
وز شخص کشتگان شده مانند کوه غار  
باحلم او زمین گران چون هوا سبک  
باطبع او هوای سبک چون زمین گران  
(ازرقی)

تشبیه مضمّر یا اضمار - آنست که گوینده کلام را بظاهر بسیاق تشبیه نیاورد و چنان نماید که به تشبیه نظر ندارد ولی حقیقه مراد او تشبیه باشد. مثل این رباعی از امیر معزی :

گر نور مه و روشنی شمع تراست      این کاهش و سوزش من از بهر چراست  
گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت      و ماه تویی مرا چرا باید کاست

یعنی روی تو بشمع و ماه میماند و درین جا مشبه محذوف است.

تشبیه تفضیل - آنست که پس از تشبیه مشبه را که باید در معنی تشبیه از مشبه به ضعیفتر باشد بوجهی قویتر نشان دهند و او را از مشبه به بالاتر تصور کنند مثل این بیت :

یکی دختری داشت خاقان چوماه      کجا ماه دارد دو چشم سیاه

وجه شبه یا مفرد است و یا مرکب وجه شبه را

در صورتی مرکب گویند که منتزع از امور متعدد

باشد و درین صورت تشبیه را تمثیل نامند مثل :

**وجه شبه و انواع  
تشبیه باعتبار آن**

همی گردید گرد قطب جدی      چو گرد بابزن مرغ مسمن

بنات النعش گرد او همی گشت      چواندر دست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

در بیت اخیر حالت حاصله از گردش شیء ممتد از چپ بر راست وجه

شبه قرار گرفته است و درین بیت از ناصر خسرو :

بنگر بستاره که دوانست پی دیو      چون زر گدازیده که بر قبر چکانیش

وجه شبه هیأت حاصله از حرکت سریع جسم تا بآنکه در میان

تاریکی است .

وجه شبه یا در کلام مذکور است و درین صورت تشبیه را مفصل گویند مثل :

ای بحسن و بلطافت چو گل یاسمینا      وی بلب لعل بدخشان و عقیق یمینا  
ویا غیر مذکور است و درین صورت تشبیه را مجمل نامند . چون تشبیه مانند کردن مشبه بـمشبه به و بـعبارت دیگر مشترك ساختن چیزی است یا چیز دیگری که در یکی از صفات مشهورتر و قوی تر باشد، بدین جهت عدم تساوی بین طرفین تشبیه شرط، و لازم است وجه شبه در مشبه به از مشبه اقوی و اظهر باشد.

## ۲ = مجاز

مجاز عبارتست از استعمال لفظ در غیر معنی موضوع له با وجود قرینه‌یی که مانع از اراده معنی اصلی باشد و شرط نقل معنی اصلی (حقیقی) بمعنی غیر اصلی (مجازی) وجود مناسبتی بین آن دو هست و این مناسبت را «علاقه» گویند، وقتی مثلاً گفتیم :

جهان دل نهاده بر این داستان      همان بخردان و همان راستان  
(فردوسی)

کلمه جهان را بمعنی غیر موضوع له یعنی «جهانیان» استعمال کردیم اما این استعمال با دو شرط صورت گرفته است اول با وجود قرینه «دل نهادن بر داستان» که علامت و نشانه آنست که کلمه جهان در غیر معنی اصلی خود استعمال شده است زیرا جهان در صورت اراده معنی حقیقی نمیتواند دل بر چیزی نهد. دوم با وجود مناسبت و علاقہ‌یی بین جهان و جهانیان و آن علاقہ حال و محل است . علاقہ‌هایی که ممکن است بین

معانی حقیقی و مجازی وجود داشته باشد بسیار است و مهمترین آنها عبارتند از :

۱- 'علاقه' کلیت و جزئیت مثل استعمال سر و اراده موی سر درین بیت جامی :

سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم

وزین درخت همین میوه غمست برم

۲- 'علاقه' لازمیت و ملزومیت مثل 'علاقه' میان آتش و گرمی- آفتاب

و نور آفتاب و امثال اینها و مانند 'علاقه' میان پای و پایداری دراینکه گویند:  
«فلان را در دوستی پای نیست».

۳- 'علاقه' حال و محل مثل استعمال جهان و اراده جهانیان در این بیت :

جهان انجمن شد بر تخت اوی      فرو مانده از فره بخت اوی

(فردوسی)

۴- 'علاقه' مشابهت مثل استعمال سرو و اراده قامت موزون در این

دوبیت :

ماند ب صنوبر قد آن سرو سمنبر      گر سوسن آزاد بود بار صنوبر

(عنصری)

سیه زلف آن سرو سیمین من      همه تاب و پیچ است و بند و شکن

(فرخی)

هنگامیکه مجاز دارای 'علاقه' مشابهت باشد آنرا استعاره گویند.

علاوه بر این علائقی دیگر مانند 'علاقه' سببیت، 'علاقه' آلیت، 'علاقه' عموم و

خصوص، 'علاقه' ماکان و 'علاقه' هایکون هم میان معنی حقیقی و مجازی ممکن است وجود داشته باشد.

مجاز را بمجاز شرعی و عرفی و عقلی و لغوی تقسیم میکنند و این دو قسم اخیر را میتوان در ادبیات مورد استعمال قرار داد.

مجاز عقلی اسناد فعل است بغير فاعل حقیقی خود مثل :

سحاب گویی یا قوت ریخت بر مینا نسیم گویی شنگرف بیخست بر زنگار

مجاز لغوی استعمال لفظ ( یا جمله ) است در غیر معنی موضوع له

چنانکه گذشت و بنا بر همین تعریف که دیدیم مجاز لغوی ممکن است در يك كلمه و یا در يك جمله مر کب باشد و در صورت اخیر جمله در غیر معنی واقعی خود استعمال میشود. مجاز لغوی منقسم میشود بمجاز مرسل ( مفرد و مر کب ) و مجاز بالاستعاره ( مفرد و مر کب ). مجاز بالاستعاره همانست که بنام استعاره جدا گانه مورد بحث قرار میگیرد.

### ۳ = استعاره

همچنانکه در شرح مجاز دیده ایم استعاره در حقیقت نوعی از مجاز است ولی شرط آن وجود علاقه مشابهت است بین معنی حقیقی و مجازی. مثلاً وقتی میگوییم « سرو خرامان » پیدا است که در آن کسیرا که قد موزون داشته باشد اراده میکنیم و در حقیقت چنانست که گفته باشیم « کسی که قد او چون سرو است » و آنگاه مشبه را حذف کرده و مشبه به را جانشین آن نموده باشیم. بنا بر این تناسب و علاقه میان قد موزون و سرو شباهت آنهاست بیکدیگر. بدین ترتیب مشاهده میکنیم استعاره از طرفی مجاز و از طرفی تشبیه است، مجازی که علاقه آن مشابهت باشد و تشبیهی که یکی از طرفین تشبیه را در آن حذف کنند. اما استعاره از تشبیه شدیدتر است چه در تشبیه همیشه نام مشبه به از مشبه اقوی باشد و بنا بر این نه تنها

مشبه نمیتواند با مشبه به متحد باشد بلکه باید از آن ممتاز گردد لیکن در استعاره حال خلاف این است چنانکه وقتی بگوییم شیر واز آن مرد شجاع اراده کنیم درحقیقت چنانست که بگوییم مردی شجاع که درشجاعت چون شیر است، ولی بعد بر قوت مشابَهت بیفزاییم و بگوییم مشبه تا حدی در داشتن صفت شجاعت ممتاز است که میان او و مشبه به هیچگونه فرقی نیست و عبارت دیگر مشبه از حیث قوت عین مشبه به است. در استعاره سه رکن وجود دارد: مستعار منه (مشبه به) - مستعار له (مشبه) - مستعار (لفظ منقول). وجه شبه را در استعاره جامع گویند و استعاره باعتبار هر يك از اینها به تقسیماتی منقسم میگردد:

اگر مشبه به یعنی مستعار منه در کلام ذکر شود  
**استعاره باعتبار طرفین**  
 آنرا استعاره تصریحیه گویند مثل:

یکی درخت گل اندر میان خانه ماست

که سروهای چمن پیش قامتش پستند  
 (سعدی)

ستاره‌یی بدرخشید و ماه مجلس شد      دل رمیده ما را انیس و مونس شد  
 (حافظ)

و اگر مستعار له یعنی مشبه را ذکر کنند و مستعار منه را حذف نموده یکی از لوازم آنرا در کلام مذکور دارند استعاره را استعاره بالکنایه گویند مانند:

آب درجوی عدل گشت گلاب      نوش در کام ظلم شد افیون  
 «کام ظلم» استعاره بالکنایه است یعنی شاعر ظلم را تشبیه کرده است بموجودی که صاحب کام باشد و احساس طعم خوب و بد کند آنگاه

مشبه به را حذف کرده و تنها یکی از لوازم آنرا بر جای گذاشته است.  
از حیث لفظ مستعار استعاره را با استعاره اصلیّه و

### استعاره از حیث لفظ مستعار

تبعیه و تصریحیه تبعیه منقسم میدارند.  
استعاره اصلیّه آنست که لفظ مستعار اسم جامد

باشد چون استعاره‌یی که در دو بیت منقول از سعدی و حافظ دیدیم.  
استعاره تبعیه آنست که مستعار اسم مشتق یا حرف باشد و این نوع  
استعاره در زبان عربی بسیار است.

استعاره تصریحیه تبعیه آنست که مستعار فعل باشد چون: «رنگ  
رخساره خبر میدهد از سر ضمیر» که در آن «خبر میدهد» استعاره شده  
است برای «دلالت میکند» و مانند این بیت از فرخی:

دل من همی داد گویسی گواهی  
که از تو مرا هست روزی جدایی  
که گواهی دادن برای احساس کردن و ادراک کردن استعاره شده است.

استعاره از حیث جامع تقسیم میشود به قریب و بعید.  
اگر جامع (وجه شبه) واضح و آشکار باشد یعنی  
بتوان آنرا با آسانی دریافت در این صورت استعاره را

### استعاره از حیث جامع

قریب یعنی نزدیک بذهن والا بعید یعنی دور از ذهن نامند.

مجاز مرکب بالاستعاره آنست که کلامی در غیر  
معنی موضوع له و باعلاقه مشابهت و قرینه مانع از  
اراده معنی حقیقی استعمال شود و چنین استعاره را

### مجاز مرکب بالاستعاره

استعاره تمثیلیه گویند و این نوع استعاره در حقیقت همان مثل سائر است  
که در همه زبانها وجود دارد و همیشه در غیر معنی حقیقی جمله و برای  
رسانیدن مقصودی غیر از آنچه از ظاهر عبارت برمی آید استعمال می شود مثل:

ایکه بر چرخ ایمنی زنهار  
نه برادر بود به نرم و درشت  
چون کم آید براه توشه تو  
«تکیه بر آب کرده بی هشدار»  
که برای شکم بود هم پشت  
« بنگرد با کلاه گوشه تو »  
(سنائی)

تکیه بر آب کردن یعنی کاریهوده کردن و یا (به) کلاه گوشه کسی  
نگریستن یعنی تحقیر کردن وی . بنا بر این مقصود از این دو جمله غیر از  
آنست که از ظاهر آنها برمی آید و همچنان است در این جمله : « باد صبا  
عنان گشاده و رکاب گران کرده می آمد » ( کلیده و دمنه ) که عنان گشاده و  
رکاب گران کرده هر دو بمعنی سریع استعمال شده است. این نوع استعاره  
را در کتاب های لغت فارسی بغلط کنایه دانسته اند.

#### ۴ = کنایه

در مقدمه بیان دیده ایم که کلمه یا کلام اگر در غیر معنی حقیقی  
استعمال شود بر دو قسم است: یا قرینه‌یی که در میان است مانع از اراده معنی  
موضوع له میشود در این صورت آنرا مجاز و استعاره گویند و یا مانع از اراده  
معنی اصلی نیست و در این صورت یا تشبیه است و یا کنایه.

کنایه در لغت عبارتست از تعریض و ترك تصریح و در اصطلاح علمای  
بیان استعمال لفظ و اراده لازم معنی آنست. بعبارت دیگر کنایه عبارتست  
از آنکه لفظی را استعمال و بجای معنی اصلی یکی از لوازم آن معنی را  
اراده کنند مانند «دراز گردن» و «بالا کشیده» در این مثال : « این فصول  
باشتر دراز گردن و بالا کشیده بگفتند » ( کلیه و دمنه ). در اینجا ذکر  
دراز گردن و بالا کشیده برای معنی اصلی آن نیست بلکه لازمه آنند

یعنی حمق است زیرا در عرف عام درازی کردن و بلندی قامت نشانه حماقت است. دراز کردن و بالا کشیده را در این مثال «مکنی» و حمق را «مکنی عنه» گویند.

کنایه را باعتبار مکنی عنه به کنایه قریب و کنایه بعید تقسیم میکنند. کنایه قریب آنست که انتقال از کنایه بمکنی عنه بغیر واسطه و بسهوات دست دهد چنانکه در مثال فوق دیده ایم؛ و کنایه بعید آنکه انتقال از کنایه بمکنی عنه با چند واسطه یا بدشواری امکان یابد مانند: «بیچاره را با این دمدمه در کوزه فقاع کردند» در کوزه فقاع کردن کنایه است از تحمیق و اغفال زیرا نتیجه نوشیدن فقاع مستی و نتیجه مستی غفلت و بی خبری است و همچنین است در این عبارت: «دیو آذرا در شیشه کرد» در شیشه کردن بمعنی مخدول و منکوب کردن و کنایه از عمل معروف ساحران است

پایان



جیس  
رہ

DUE DATE

۲۹/۱۵/۵۵

2 JAN 67

0۲/۲۲